

آداب الملوك ثعالبي، سياستنامه‌ای بسيار مهم و منبعی جديد
برای تاريخ اسماعيليان خراسان
الملک بالدين يقي والدين بالملک يقوی (ص ۵۱، از متن کتاب)

آداب الملوك، عنوان کتاب مهمی است از ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعيل الثعالبي (۳۵۰-۴۲۹ق) که در ارتباط با ادب اندرزنامه نویسی و یا به اصطلاح نصیحة الملوك نوشته شده است. این کتاب از نخستین نمونه‌های این ژانر ادبی در دوره اسلامی است و برای آشنایی با تفکر سیاسی دوران اسلامی و نظام مشروعیت حکومتها بسیار قابل توجه است. آداب الملوك به شکل کامل برای نخستین بار به وسیله محقق عراقی مقیم فرانسه، جلیل العطية (بیروت، ۱۹۹۰م) به چاپ رسیده است. برای تحلیلی از محتوای این کتاب، باید به پاره‌ای از مهمترین نکات این کتاب توجه کرد:

نخست اینکه این کتاب از سوی مؤلف برای ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزم شاه (حکومت میان سالهای ۳۹۰/۱۰۰۰ تا ۴۰۷/۱۰۱۶؛ زامبائور، ص ۲۰۸) تحریر شده است (نک: ص ۲۹). نام اصلی کتاب همانطور که مؤلف پیشنهاد کرده، الخوارزم شاهی است (نک: ص ۳۲، نیز نک: ص ۲۴۵). این کتاب برای آشنایی با برخی

ص: ۱۵

حوادث تاریخی و به ویژه حوادث تاریخی خراسان عصر سامانی و غزنوی و آل زیار و خوارزمشاهی و نیز عصر آل بویه و صفاریان اهمیت دارد. چرا که مؤلف مقدار بسیار زیادی از حکایات مربوط به خلفا و امرا و سلاطین عصر اسلامی و به ویژه خراسان را نقل می‌کند. از نکات جالب توجه اینکه مؤلف از امیر ابوالحسن بن محمد بن ابراهیم بن سیمجور و کتاب فارسی او در السیاسة یا آداب الملوك (ص ۵۴، ۱۷۲) و نیز از کتاب سیاست ابوزید بلخی سخن می‌گوید و نقل می‌کند (ص ۸۵، ۱۹۷).

این کتاب از ابوابی چند که هر یک به فصول کوچک تقسیم شده، تشکیل شده است و در آن ملاحظات کوتاه نویسنده با نقل قولهای بسیار درآمیخته است. مؤلف، همه جا پس از ذکر مطالب خود، به گفته‌ها و امثال و حکم استناد می‌کند.

باب اول در مورد نیازمندی به شاهان و بلندی مرتبت آنان است. در این بخش از لزوم طاعت شاهان سخن رانده و آنان را ظل الله فی أرضه خوانده (ص ۳۵) و ادله قرآنی اطاعت از شاهان را مطرح کرده است. در این رابطه به آیه أطیعوا الله (نساء، ۵۸) استناد می‌کند (ص ۳۵).

از مطالب مهم این باب، بحثی است که در رابطه با عقاید دگر اندیشان دارد: تعبیر کفره الفلاسفة (ص ۳۶)؛ اعتقاد گروهی از صوفیه و عقیده به حلول (ص ۳۶-۳۷)؛ عقیده مقنع و عقیده به حلول و ادعای الوهیت و اینکه انبیاء تجسم خدایند و آخرین آنان ابومسلم است و بعد از آن به هاشم یعنی خودش منتقل شده است. پیروان او را در ماوراء النهر نشان می‌دهد (ص ۳۷). تا دوره مولف هنوز پیروانش در ماوراء النهر باقی بودند، با عنوان المبیضه و والیان از آنان خراج و مالیات می‌گیرند (ص ۳۸). عقیده برخی به حلول روح الهی در شاه (ص ۳۶)؛ راوندیه (ص ۳۸)؛ داستان غلات شیعه عصر حضرت امیر و احراق آنان به دستور حضرت (ص ۳۸).

ص: ۱۶

در همین باب، فصلی باز کرده مبنی بر اینکه شاهان موجبات پدیداری علوم و آداب می‌شوند و نویسندگان به خدمت آنان در می‌آیند (ص ۳۹). نیز از فضیلت شاهان از زبان پیامبر و سلف سخن گفته است (ص ۴۰ به بعد). در این بخش با نقل پاره‌ای از همین اقوال کوشیده است "وظیفه دینی" شاهان را نیز مورد تأکید قرار دهد؛ مانند نقلی از حسن بصری (ص ۴۱-۴۲). فصلی نیز در طاعت سلطان دارد (ص ۴۲). در اینجا با وجود استناد به سیره شاهان ایرانی ولی از اصطلاحات و تفکر سنی درباره لزوم طاعت از سلطان و عدم خروج از "جماعت" سخن رانده است (ص ۴۲).

باب دوم درباره پاره‌ای از تشبیهات و تعابیر در مورد حکومتداری و سلطنت است (ص ۴۹). در این باب کوشیده است با نقل این موارد، در ضمن حقوق و تکالیف شاهان و رعیت را از جمله در موارد دینی نشان دهد و عدل را به صورت محوری وظیفه سلطان فراماید. در همین زمینه بر این نکته تأکید می‌کند که اسلام "فسطاط" است و سلطان

"عمود" (ص ۵۸).

باب سوم درباره وصایا و توقیعات و ظرائف کلام شاهان است (ص ۶۳). در این باب به نقل پاره‌ای از اقوال مهم منسوب به شاهان ایرانی، ادبیات منسوب به یونانیان و خلفا و سلاطین اسلامی پرداخته است. در حقیقت در این باب پاره‌ای از قواعد حکومت و سلطنت در ارتباط با تعامل سلطان با بزرگان و صاحب منصبان و نیز با رعیت و لزوم عدل سلطان و نیز ضرورت اطاعت از شاه را از زبان شماری از شاهان و خلفا نقل کرده است. نیز فصلی باز کرده است تحت عنوان "فصل فی أقاویل الملوک فی السیاسة" (ص ۸۱) که در آن درباره سیاست به معنی شیوه تدبیر سلطان در برخورد با "عامه" و "خاصه" بحث کرده و نوع رفتار مقرون با محبت و یا با شدت عمل را توضیح داده است (ص ۸۱-۸۲).

ص: ۱۷

باب چهارم درباره سیاست و شروط آن است (ص ۸۳).

باب پنجم درباره اخلاق شاهان و عادات و رسوم شاهی است (ص ۸۹). در این باب مهمترین و افضل اخلاق شاهان را عدالت می‌داند (ص ۸۹). وی در همینجا عدل را قوام دین و "عمدة الملک" و نیز "أس السیاسة" می‌داند و حتی آن را "سیاست کبری" می‌خواند (ص ۸۹). آنگاه مشورت را به عنوان یکی از ارکان سیاست مطرح می‌کند (ص ۹۱-۹۳). در این باب با ذکر شماری از ضرورتهای حکومت و شاهی، عملاً کتاب را در شکل یک متن سیاسی ارائه داده که در آن آداب حکومت را در قالب اندرزهایی به شاه ارائه می‌دهد. بنابراین مؤلف به ذکر شماری از "آداب" ملکداری می‌پردازد مانند:

اذن و حجاب ص ۱۰۴؛ جاسوسان ص ۱۰۷؛ آداب صید ص ۱۰۹؛ آداب مصاهرت شاهان ص ۱۱۰؛ آداب بنا سازی و عمران شاهان ص ۱۱۳؛ آداب شعر سرایی برای شاهان ص ۱۱۶.

باب ششم درباره وزراء و عمال و دربار شاهان است (ص ۱۲۵). طبعاً در این باب درباره اهمیت مقام وزیر و ضرورت وجود آن در دستگاه حکومت سخن رانده (ص ۱۲۵ به بعد) و نیز از شروط وزیر صالح بحث کرده و فصلی را بدان اختصاص داده است (ص

۱۳۰). فصلی را نیز به این مطلب اختصاص داده که بهتر است شاه بر مبنای حکم "سیاست"، تنها یک وزیر داشته باشد و نه چند وزیر کما اینکه برخی چنین می‌کنند (ص ۱۳۱). در همین باب علاوه بر وزیران و والیان و عمال، به ذکر قضات هم پرداخته است که طبعا از سوی شاهان تعیین می‌شده‌اند (ص ۱۳۶). مؤلف به همین مناسبت این نکته را مورد توجه قرار داده که "احکام" مهمترین مسئله حکومت است و همانطور که شاهان خلفای خداوند هستند، قاضیان خلفای پیامبرند (ص ۱۳۶). آنگاه شماری از شروط قضات را بر می‌شمارد (ص ۱۳۸-۱۳۹) و از

ص: ۱۸

بدیع الزمان همدانی اوصاف یکی از قاضیان نیشابور را می‌آورد که در ضمن آن، به شماری از مثالب آن قاضی پرداخته است (ص ۱۳۹). فصل دیگر همین باب درباره کتابت و کاتبان است و اهمیت کاتبان را در دستگاه شاهی و حکومت برمی‌شمارد (ص ۱۴۰). فصل بعدی در رابطه با اطباء شاهان است (ص ۱۴۴). در اینجا است که در ضرورت ارتباط شاه با عالمان و دانشمندان تأکید می‌کند (ص ۱۴۴-۱۴۵) و از آن جمله به ذکر شرایط طبیب شاه می‌پردازد (ص ۱۴۵). در دنباله در فصلهای بعدی از ندیمان شاهان (ص ۱۴۶) و مطربین دربار (ص ۱۴۷) و غلامان ترک و ضرورت بهره‌گیری از آنان در امر سپاه و حمایت از حکومت (ص ۱۵۰) بحث می‌کند.

باب هفتم در رابطه با آفات شاهان و حکومت است (ص ۱۵۵). در این باب به شماری از اموری که موجبات آفت حکومت را فراهم می‌کند می‌پردازد و در بخشی از آن پاره‌ای از محنتهای خلفا و شاهان گذشته را مورد توجه قرار می‌دهد. مؤلف از جمله آفات حکومت را وجود باطنیه و قرامطه و اسماعیلیان می‌داند و کسانی که معتقد به طبائع و نجوم‌اند و منکر نبوت و کسانی که انبیاء را اصحاب النوامیس والحوایج می‌خوانند (ص ۱۶۸). مؤلف می‌نویسد که این گروه بسیار علاقمندند که با شاهانی که نا آشنا با علم کلام‌اند، درآمیزند و آنان را به انحراف خود بکشند (ص ۱۶۸-۱۶۹). به همین مناسبت به ذکر پاره‌ای از اطلاعات تاریخی درباره فعالیت اسماعیلیان در خراسان می‌پردازد که مقداری از آن بسیار مغتنم و بی‌نظیر است:

مطالبی در مورد گرایش نصر بن احمد سامانی به اسماعیلیان و با دعوت ابوالطیب المصعبی و ابوالحسن بن سواده الرازی. نویسنده می‌نویسد که آن دو از "انیاب الملحدین" بودند و از احمد بن محمد البزدهی که مذهب اسماعیلی از وی بود خواستند تا نزد امیر رود و او را به مذهب "ملعونه" اسماعیلی دعوت کند و امیر نیز وی را بزرگ می‌داشت و حتی برای صاحب الجزيرة که برای آنان امام دعوت

ص: ۱۹

است، سکه فرستاد. اما با مرگ مصعبی اسماعیلیان ضعیف شدند و و بزدهی نیز به روستای خود بازگشت، اما مؤلف می‌نویسد که پس از درگذشت امیر و جانشینی نوح بن نصر دیگر بار ابن سواده کوشید تا امیر سامانی را به مذهب اسماعیلی متمایل کند و از اینرو به بزدهی نامه نوشت تا بهترین دعوات خود را به نزد امیر بفرستد و او هم چنین کرد ولی بنا به گفته ثعالبی، امیر که خود در امر دین تعلیم از محمد المعروف بالحاکم الجلیل، از امامان مذهب حنفی دیده بود، از پذیرش دعوت تن زد و مطالبه دینارهای ضرب شده پیشگفته را از ابن سواده کرد و بالاخره توانست آنها را نزد او و بزدهی پیدا کند و هر دو را نیز به قتل آورد. در مورد بزدهی می‌گوید، امیر از فقها درباره او استفتا کرد و آنان فتوا به قتل او دادند و او نیز بزدهی را به قتل آورد و مصلوب کرد. جالب اینکه بنا به گزارش مؤلف، بزدهی درخواست مناظره با امیر کرد که پذیرفته نشد (ص ۱۶۹-۱۷۱). نویسنده برای انداز به مخدوم خود مناسب می‌بیند که این نکته را نیز متذکر شود که از شاهان زمانه کسانی که گرفتار این مذهب فاسد شدند، بکر بن مالک، ابوعلی (محمد) بن الیاس (امیر کرمان، د. ۳۵۶)، ابوجعفر بن بانویه (به غلط: بانوا) پدر خلف، طاهر بن محمد السجزی، و ابوعلی بن سیمجور بودند (ص ۱۷۱) و این نکته را تذکر می‌دهد که این مذهب در خراسان گسترش یافت ولی با همت محمود غزنوی که از او ستایش می‌کند، از ریشه کنده شد. نویسنده همه جا در اشاره به این مذهب تعبیر "الحاد" را به کار می‌برد (ص ۱۷۱-۱۷۲). مولف می‌نویسد که ابوعلی الجبایی هم اسیر آنان شده بود، چرا که وی فقهاء را "اصحاب القذارات" می‌خواند و می‌گفت آنان تنها در مورد مسائل استنجاء و حیض و مانند آن سخن

می‌رانند (ص ۱۶۹-۱۷۰). این بخش مانند بخشهای دیگر کتاب، خواننده را به یاد کتاب سیر الملوک خواجه نظام الملک می‌اندازد. این احتمال هست که خواجه در نوشتن کتاب خود، تحت تأثیر ثعالبی و ص: ۲۰

دشواره‌های سیاسی و مذهبی او نیز بوده باشد. اطلاعات مؤلف درباره اسماعیلیه خراسان بعضاً کاملاً جدید است و باید با منابع دیگر در همین زمینه و نیز مقاله کلاسیک استرن مقایسه شود.

در فصل بعدی مؤلف از دشمنان شاه و تعامل با دشمن سخن می‌راند (ص ۱۷۲). فصل بعدی در رابطه با سپاهیان است (ص ۱۷۵) و در آن از اهمیت سپاه برای شاه سخن می‌راند و آن را رکن سلطنت می‌داند. در همینجاست که با عنوان کردن فصلی به آداب جنگ بر اساس آیات قرآن می‌پردازد (ص ۱۷۹). آنچه مؤلف در رابطه با آداب جنگ و کارزار آورده نسبتاً زیاد است و در چندین فصل تنظیم شده است. در همین بخش البته به آداب صلح نیز پرداخته است (ص ۱۸۸).

باب هشتم در رابطه با بایستنی‌های سیاست ورزی شاه است (ص ۱۹۱). در این باب در آغاز نویسنده به نقل آراء حکماء در باب سیاست می‌پردازد و از رساله‌ای از جالینوس درباره شناخت انسان نسبت به معایب خود نقلی می‌کند (ص ۱۹۵) و از قول حکماء احوال سیاست و سیاستمداران (السیاسة) را مطرح می‌کند (ص ۱۹۷-۱۹۸). در دنباله این باب به مسائل دیگر مرتبط با شاهان می‌پردازد: طعام آنان، شراب و مجالس انس آنان، و در اینجا از نبیذ ستایش می‌کند و آن را مجاز از سوی فقها (منظور حنفیان) می‌داند (ص ۱۹۹-۲۰۰). نیز: مسائل مختلف و مرتبط با دربار شاهان (ص ۲۰۱)؛ درباره شیوه تربیت فرزند (طبعاً ولیعهد) از سوی شاه. مؤلف در اینجا ضرورت فراگیری علوم مختلف را در این مورد متذکر می‌شود: از علوم دینی تا حساب و منطق و برهان و هندسه و نجوم و جدل و کلام؛ و از آن جمله می‌نویسد که فرزند شاه باید "سیر مسطورة و العهود المعهودة" (منظور سیر شاهان) را فرا گیرد (ص ۲۰۲). نیز درباره: لباس شاه (ص ۲۰۶)؛ عطر شاه (ص ۲۰۷)؛ مرکب شاه (ص ۲۰۸). فصولی نیز در رابطه با سیاست عمرانی شاه نسبت به

شهرها (ص ۲۰۹) و

ص: ۲۱

فصولی در رابطه با اخلاقیات شاه مانند سخاء و حیاء (ص ۲۰۹ تا ۲۱۲) و حتی مسائلی از قبیل تعصب ورزی شاهان (ص ۲۱۹) و نیز اخلاقیات ناپسندی که می‌بایست شاه از آنها دوری کند (ص ۲۲۴-۲۲۶). در فصلی نیز به ذکر اوصاف "الملک الفاضل" می‌پردازد (ص ۲۲۲). مؤلف اگر فی المثل از عضد الدوله ستایشی می‌کند، بلافاصله متذکر می‌شود که این از اوصاف مخدوم او که کتاب را برای او نگاشته نیز هست (ص ۲۲۳). در دنباله فصلی در رابطه با سیاست تنبیهی شاه و نیز نحوه برخورد با خاطیان از طبقات مختلف (ص ۲۱۲) و مسائل مرتبط با این موضوع و از جمله در رابطه با سیاست عفو ملوکانه (ص ۲۱۳) دارد. از فصول مهم همین باب، فصلی است در رابطه با امور مالی شاه که بسیار حائز اهمیت قلمداد شده است (ص ۲۱۶). مؤلف در دنباله حتی در رابطه با بیماری شاه سخن رانده است (ص ۲۱۷). مؤلف در باب نهم به خادمان و آداب مصاحبت با شاه پرداخته است (ص ۲۲۷). حتی به مواردی مانند آداب و آیین (تعبیر آیین، ص ۲۳۹) هم سفرگی با شاهان پرداخته (ص ۲۳۸) و آداب هدیه دادن به شاه را نیز متذکر شده است (ص ۲۴۳).

ص: ۲۲

